بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

ادله عامه تعليم مفاد قرآن و تفسير قرآن را شامل مي‌شود و ترغيب به آن‌ها مي‌كنند چون تعلم قرآن -كه قبلاً بحث كرديم- فقط تعلم ظاهر نيست، بلكه تعلم معنا و محتوا هم مشمول رجحان تعلم است و قاعده‌اي آورديم كه تعلم همه علومي كه استحباب دارد، تعلیم آن‌هم مستحب است، این‌یک مبنايي است كه آن قاعده در اينجا شامل مي‌شود.

# نظراستاد

به نظر می‌آید اين ادله شامل محتوا مي‌شوند به این دلیل که قاعده رجحان تعليم‌ است و آنچه تعلم آن رجحان دارد تعلیم آن‌هم استحباب دارد، هر چه تعلم آن برای دیگران واجب یا مستحب است، تعلیم آن برای کسانی که آگاهی به آن علم دارند مستحب است در وجوب آن‌هم ملازمه‌اي نيست، اما مستحب است.

بین رجحان تعلم هر علمی با استحباب تعلیم برای هر معلمی ملازمه‌ای وجود دارد، آن قاعده اینجا می‌آید؛

# ادله بحث‌شده

به صورت خاص به عناوینی اشاره کردیم که می‌گوید تعليم الخير و الهدي -که روایات آن را بحث کردیم- ادله‌ای که می‌گوید ابواب خیر و هدایت را به دیگران باز بکنید يا ادله‌اي كه دلالت بر رجحان نشر علم مي‌كند كه قدر متيقن نشر علم نشر آشنايي با قرآن و همین‌طور مفاد و محتواي قرآن است و ادله‌اي كه دلالت بر تعظيم و تكريم قرآن مي‌كنند یا ادله‌اي كه ممنوعيت محجوريت قرآن مي‌كنند كه وقتي محجوريت آن‌ها ممنوع باشند بايد فراگيري آن رواج يابد و مردم با مضمون آن آشنا شوند و همین‌طور آيه «**يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ**» (جمعه/2) كه بي‌تريد اين آيه و چند آيه ديگري كه تعبير كتاب در آن‌ها آمده شامل مفاد و مضمون مي‌شوند و سیاق آياتي كه در سوره جمعه آمده هدايت ديگران است و اين هدايت بدون تعليم محتوا امکان‌پذیر نيست.

## نکته اول: رجحان تعلیم قرآن و محتوای آن

همه اين ادله مي‌توانند ما را به رجحان و استحباب تعليم قرآن و محتواي قرآن برساند تا اينجا ادله عمومي بود و این‌ها قطعاً تعليم مفاد قرآن را در برمی‌گیرد و فقط ظاهر قرآن را نمی‌گیرد، يعني ظهور این‌ها در تفسير و آشنايي با مفاد قرآن بيشتر است و همه استحباب را مي‌رساند غير از مواردي كه عدم آشنايي جامعه آن‌قدر وسیع باشد كه صدق محجوريت بكند كه طبعاً آنجا فراگيري و تعليم قرآن نيز لازم است تا حدي كه از محجوريت مطلق بيرون بيايد.

## نکته دوم: شمول وعدم شمول محتوا

-عين مطلبي كه در بحث كلي گفتيم اينجا تكرار مي‌شود- طبق اين ادله همان‌طور كه آموزش ظاهر و الفاظ قرآن ثابت مي‌شود، همه این‌ها آموزش محتوي و تفسیر قرآن را هم شامل مي‌شوند از جهت ديگر اين ادله در مواردي استحباب را مي‌رساند اما در 3-4 مورد وجوب را مي‌رساند اينجا هم اگر ترك تعليم صدق محجوريت قرآن را بكند، مثلاً اگر كسي در يك جاي بزرگي برود كه هیچ‌کس با مضمون قرآن آشنا نيست اگر كوتاهي كند و مفاهيم قرآن را آموزش ندهد، صدق محجوريت قرآن مي‌كند، يعني قرآن را محجور كرده و ممكن است كه اهانت به قرآن تلقي شود. آنجایی که در حد ترک تعلیم یا تعلم به حد صدق اهانت یا محجوریت نرسد، تعلیم مستحب است وقتی به این حد برسد به دلیل حرمت اهانت و حرمت محجوریت قرآن در درجات ممتاز تعلیم واجب می‌شود.

ممكن است بگوییم اطلاق روايات خاصه چون ادله عامه می‌گوید ابواب خیر ازجمله قرآن را به دیگران بیاموز، اما در خصوص قرآن به‌طور ویژه غیر از ادله عام و مطلق روایات خاصی داشتیم -که بحث کردیم- ادعای ما این است که ادله مطلق که شامل محتوا و مضمون می‌شود در حد کلی استحباب است در موارد خاص حالت وجوب پیدا می‌کند مثل آنچه در ظاهر قرآن گفتیم و ادله خاصه علاوه بر آیات، روایات است و روایات هم اطلاق دارد مثلاً روايت «**خِيَارُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ**»[[1]](#footnote-1) و يكي دو مورد در روايات عامه داشتيم كه مي‌گفت «**خيركم من قراء القرآن و اقراء**» این‌ها شامل محتوي نمي‌شود، قرآن را بخواند و دیگران را به خواندن آن ترغیب بکند يا آموزش بدهد اقرأ همه را می‌گیرد.

رواياتي كه قراء و اقراء دارد خاص به تعلم ظاهر قرآن است اما رواياتي مي‌گويد تعلم و علم اين روايات مطلق است که تعلیم قرآن هم شامل آموزش ظاهر مي‌شود و هم مفاهيم و قرينه‌اي براي تخصيص به ظاهر وجود ندارد چه روايات منابع عامه و چه منابع خاصه كه روايات منابع عامه در جلد اول كنز العمال بود و گاهي قرائني هست كه دلالت بر اطلاق مي‌كند یکی دو روایت قرأه و أقرأه که ظهور آن در قرائت ظاهری است اما روایات زیادی وجود دارد که علم و تعلم دارد یا «**خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَه**‏»[[2]](#footnote-2) «**خِيَارُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ**»[[3]](#footnote-3) فکر نمی‌کنم وجهی برای اختصاص به ظاهر در این‌ها پیدا بشود. گاهی قرائنی دارد که دلالت بر اطلاق می‌کند مثلاً جایی که دارد «**الا من تعلم القرآن و علمه و عمل بما فيه**» وقتي عمل را مي‌آورد متوقف بر اين است كه معنا را بداند و «**تعلم القرآن و علمه و اخذ بما فيه**» پس اطلاق دارد بلكه گاهي قرائني وجود دارد كه مفاد و مضمون را هم شامل مي‌شود.

## نتیجه بحث

بنابراين هم عناوين عامه‌اي كه رجحان تعليم كتاب را مي‌رساند نسبت به مفاد و مضمون شمول دارد و هم عناوين و روایات خاصه‌اي كه در تعليم خود قرآن آمده اطلاق دارد و نتيجه اين مي‌شود كه همان‌طور كه قرائت ظاهری قرآن مستحب بود -الا در يكي دو مورد- تعلیم مفاد و مضمون قرآن هم مستحب می‌شود الا در مواردی که صدق محجوريت يا اهانت بكند كه آنجا واجب می‌شود؛ مانند بحث قبلي كه راجع به عينيت و كفائيت مي‌گفتيم در مورد مفاد و محتوا هم جاري مي‌شود.

## نکته سوم: ذودرجات ‌بودن تعلیم

نكته ديگر این‌که تعليم كتاب كه می‌گوییم هم ظاهر و هم محتوا را مي‌گيرد طبعاً ذو درجات و مراتب است چون در خود قرآن آمده كه فهم قرآن دارای درجات و مراتب است و اين همه درجات را در برمی‌گیرد يعني تعليم قرآن در جميع مراتب مستحب است البته تا آنجايي كه ميسر است و مجاز هستيم و به تفسير رأي و اين حرف‌ها نرسد در چهارچوب‌ها و مراتب مجاز تعليم همه مراتب قرآن مستحب است از تعليم ظاهر گرفته تا تعليم محسنات ظاهري قرآن که تلاوت ظاهري قرآن هم آدابي دارد تا به تعليم محتوي برسد، درواقع تعلم آنچه در روايات متعدد مستحب شده، خود قرائت است و اینکه تلاوت درستي داشته باشد و با جميع مراتب و درجات تا آنجايي كه در حد تعليم و تعلم و فهم بشري است معاني آن را بفهمد تعلم و تعليم اینها مستحب است الا در مواردي كه به حد وجوب مي‌رسد.

سؤال:...؟

جواب: اصلاً محتوي يعني تفسير درجات را مي‌گيرد چه توضيحات اوليه‌اي كه به حد تفسير نرسد، چون آياتي كه خيلي واضح باشد به حدي كه فقط در حد ترجمه لغت باشد، معلوم نيست كه عنوان تفسير بر آن‌ها صادق باشد يك مقدار كه ابهام بيشتري پيدا كند، صدق تفسير مي‌كند واژه تفسير هر دو کاربرد را دارد اما ترجمه را تفسير نمي‌گويند اينكه مراجعه كند و معناي لغت را پیدا بکند ممكن است تفسير بگويند ولی درجات اوليه را تفسير نمي‌گويند اما براي ما اصطلاحات اوليه خيلي مهم نيست ما می‌گوییم هر نوع آموزشي كه انسان را به قرآن نزدیک‌تر بكند چه قرائت و چه تحسين القرائة و چه تجويد القرائة و چه آشنائي با مضمون آيات تا به درجات عاليه برسد، البته اصل حالت رجحان است الا در موارد خاص كه حالت وجوب پيدا مي‌كند. اين هم جهت سوم در ذيل مباحث بود.

به نظر مي‌آيد بهتر بود جهت ثالثه را جهت اول قرار مي‌داديم و دلايلي که دلالت بر رجحان تعليم كتاب را مي‌رساند اولين بحث قرار مي‌داديم كه فقط اشاره به ظاهر است يا شامل تعليم مضامين هم مي‌شود یا اینکه هم شامل ظاهر مي‌شود و هم قرائت و هم تحسين قرائت و تفسير و توضيح را در بر مي‌گيرد و بعد جهات ديگر را بحث كنيم چون جهات ديگر بحث در هر دو شمول دارد.

# جمع‌بندی بحث

اين سه جهت بود كه تا حالا بحث شد كه يكي درباره شمول اطلاق ادله نسبت به محتوا بود و يكي درباره وجوب و استحباب بود و يكي هم عينيت و كفائيت بود. يعني مناسب‌ است بگوییم كه تعليم علوم واجب و مستحب راجح است. اين قاعده كلي است و بعد وارد موارد خاص شديم كه اولين مورد به عنوان محور مباحث تعليم كتاب بود ادله عام و خاص تعليم كتاب را ذكر كرديم و بعد از بيان ادله بايد به اين سه جهت پرداخته شود.

1. این ادله هم ظاهر را می‌گیرد هم باطن؛
2. استحباب را می‌رساند جز در چند مورد که وجوب است؛
3. دلالت این‌ ادله با تفاصیلی که داشت عینی نیست، بلکه کفائی است الا در موارد خاصی که با بحث تفصیلی که داشتیم، حالت عینی پیدا می‌کرد.

سؤال:...؟

جواب: الان بحث تعلیم است ممکن است با عناوین ویژه‌ای در حوزه‌ای وارد شده و الان اهمیت دارد که موضع آن روشن شود و بفهمد و ممکن است توقف کامل بر تعلیم داشته باشد و در مقام تعلیم بر بیاید که حالت‌های خاص است.

# جهت رابعه: نفسيت و غيريت رجحان تعليم

جهت رابعه نفسيت و غيريت رجحان تعليم است. اگر در جايي به فرا گيري ظاهر قرآن و يا معنا و مضمون قرآن امر كرده در اين امر دو احتمال است؛ مي‌گويد تعلم قرائت قرآن يا تعلم مفاد و معنا و مضمون قرآن رجحان دارد.

سؤالي كه در اينجا مطرح مي‌شود اين است كه اين امر غيري است يا نفسي، يعني به عنوان يك مقدمه ما را امر به اين مي‌كند؟ چون فراگيري ظاهري مقدمه براي فهم معنوي است و فهم معنوي و مفاد و مضمون مقدمه براي كمال شخصيت يا عمل خارجي است مقدمه اقدام عملي است اینجا (در تعلم) كه ما را به اين مقدمات امر مي‌كند.

سؤال اين است كه اين امر مقدمي است يا امر نفسي؟ چون تكاليف به تكاليف نفسي و غيري تقسيم مي‌شوند امر به مقدمه امر غيري است و امر به ذي‌المقدمه امر نفسي است؛

## فرق غيري و نفسي

فرق غيري و نفسي هم مشخص است، واجب مقدمي يا واجب غيري ثواب و عقاب مستقل ندارد، ولي واجب نفسي ثواب و عقاب مستقل دارد. هيچ‌وقت براي مقدمات ثواب و عقاب جداگانه تعيين نمي‌شود در مثال مشهوري كه وقتي بالاي بام بودن را امر مي‌كند، همه مقدمات واجب عقلي بشمار مي‌آيند، پیدا کردن نردبان و بالا رفتن از آن و همه مقدماتی که در سلسله امر نفسی قرار می‌گیرد، واجب می‌شود.

## نظرات موجود در وجوب

1. فقط واجب عقلي است و وجوب شرعي ندارد؛
2. وجوب شرعي مقدمي دارد.

## نظر مختار

ما چه وجوب شرعي مقدمه را بپذيريم و چه نپذيريم فرقي نمي‌كند، چون هیچ‌کس حتي قائلين به وجوب شرعي مقدمه، قائل به اين نيستند كه ثواب و عقاب مستقل دارد، بلکه ثمره‌ آن در جاي ديگري ظاهر مي‌شود.

در كفايه الاصول بیان شده که ثمره وجوب شرعي مقدمي اين نيست كه ثواب مستقل دارد بلکه ثمرات ديگري دارد.

به هر حال اگر وجوب مقدمي باشد، ثواب و عقاب تابع ذي‌المقدمه است، ولي اگر نفسي باشد با قطع نظر از مقدمه ثواب و عقاب مستقل دارد، وقتي می‌گوییم تعلم قرآن چه تعلم قرائت و چه تعلم محتوا مستحب است و با شرايطي واجب مي‌شود، سؤال جدي وجود دارد كه تعلم و رجحان تعلم مقدمي است، يعني به حيث اينكه ما را به عمل برساند رجحان دارد و لذا ثواب مستقلي ندارد، جز اينكه ما را به آنجا برساند و اگر به آنجا نرساند چيزي نيست؟ يا اينكه ثواب و عقاب نفسي است و موضوعيت مستقلي دارد.

## آيا رجحان تعليم نفسي است يا غيري؟

اين سؤالي است كه در تعلم مطرح است و خیلی تأثیر دارد. در تعليم هم اين بحث هست كه آيا رجحان تعليم نفسي است يا غيري؟ در ابتدا بنا بر روايت تعلم و علم و عمل این‌گونه به نظر مي‌آيد كه همه، امري مقدمي است براي اينكه انسان به عمل برسد.

در كفايه و اصول مطرح شده كه واجب به نفسي و غيري تقسيم می‌شود و اصل در واجب نفسيت تكليف است به بیانی كه گفتيم اصل در اينجا همان اصالة الاطلاق است. فرق امر نفسي و غيري در اين است. اين يك تقسيم است که مي‌گوئيم امر يا نفسي است و يا غيري، امر به وضو در جايي كه غيري یا نفسي است تصوير هم دارد، مثلاً امر به مسافرت براي حج و يكي هم امر به خود حج که دو امر است؛ يكي نفسي است و ديگري غيري؛

##### فرق امر نفسی و امر غیری

فرق دو امر اين است كه امر نفسي قيد ندارد، مي‌گويد اين را بايد انجام دهيد چه شما را به جاي ديگري برساند و چه نرساند، امر غيري قيد دارد، مي‌گويد اين لازم است يا رجحان دارد به شرط اينكه شما را به آنجا برساند و به عنوان مقدمه آن براي شما رجحان دارد. پس همان‌طور كه در شك بین عينيت و كفائيت یک تکلیف، اصالة الاطلاق می‌گفت عيني است الا اينكه قرينه بگويد كفائي است؛ در نفسيت و غيريت هم اصالت الاطلاق مي‌گويد نفسي است الا اينكه قرينه‌اي آن را به سمت غیریت ببرد كه اين دليل يا بايد دليل لبي باشد و يا دليل لفظي باشد.

### نکته: وجوه امر غیری

نكته ديگر اينكه دو وجه در مورد امر غيري است:

1. برخي می‌گوید اين رجحان يا وجوب عقلي محض دارد؛

2. برخي مي‌گويند رجحان يا وجوب شرعي است.

روی اختلافی که در اصول آمده آیا مقدمه، وجوب یا استحباب شرعی دارد یا ندارد؟

كساني قائل به اين هستند كه وجوب يا رجحان شرعي ندارد، مثل بسياري از محققين در دوران معاصر كه معتقد هستند که وجوب و رجحان شرعي ندارد و وجوب و رجحان شرعي محض دارد كه در اصول تفصيلي براي اين گفتيم.

اگر كسي در اصول معتقد به اين نظریه باشد كه مقدمه فقط رجحان عقلي دارد و رجحان شرعي ندارد، دليل ديگري پيدا مي‌شود كه ما را امر به مقدمه مي‌كند و ما شك مي‌كنيم كه اين نفسي است يا غيري، يك دليل ديگري هم بنا بر اصالة المولويه پيدا مي‌شود كه اقتضاء مي‌كند آن شرعي باشد و وجوب غيري نباشد، زیرا امري كه براي تعلم قرائت قرآن آمده اگر روی این مبنا غيري باشد يك حكم عقلي است و امري كه شارع آن را بيان کرده ارشاد به حكم عقل ‌مي‌شود، ولي اصالة المولويه مي‌گويد اصل در تکالیف اين است كه ارشادي نیست و مولوی است؛ لذا اصالت المولويه در اينجا اقتضاء مي‌كند كه بگوییم اين نفسي است و غيري نيست.

### ادله نفسی‌بودن تعلم قرآن

به دو دلیل تعلم قرآن چه تعلم ظاهر و چه تعلم مضمون آن يك امر نفسي است و فی حد نفسه داراي ارزش و ثواب است با قطع نظر از اينكه به جاهاي ديگر برسد يا نرسد؛

1. اصالة الاطلاق كه اقتضاء مي‌كند هر امري نفسي باشد، مثل اينكه اصالة الاطلاق اقتضاء مي‌كرد كه هر امري عيني باشد اينجا هم اقتضاء‌ مي‌كند كه خود هر تكليفي موضوعيت دارد، نه اینکه به عنوان مقدمه غير، امر شده باشد.
2. دليل دوم اين كه اگر رجحان اين امر غيري باشد، ديگر شرعي و مولوي نيست و ارشادي مي‌شود و اصالة المولويه مي‌گويد كه اصل در اوامر ارشاد نیست و خود آن مولويتي را ايجاد مي‌كند و چون اصالة المولويه داريم، اصالة المولويه مي‌گويد كه اين شرعي است و شرعي كه باشد غيري نيست.

سؤال:...؟

جواب: اجتهادهایی که ما انجام می‌دهیم حدود بیست قاعده بنیادی دارد که مبنای بحث‌های روشن‌فکری امروز هم هست یکی از مهم‌ترین قواعد بنیادی آن اصالة المولویه است که جسته‌وگریخته در لسان فقها و اصولیین به آن تمسک شده ولی بحث مبسوطی در جای مستقل نسبت به آن به عمل نیامده است. در جای دیگر باید بحث شود.

با دو مقدمه دليل دوم تمام مي‌شود:

1. اصالة المولويه؛
2. وجوب غيري شرعي نيست، بلکه عقلي است.

با توجه به این‌ها مي‌گوئيم اصالة المولويه مي‌گويد كه اين امر در اينجا غيري نيست و شرعي است و امر شرعي بايد نفسي باشد. اصالة المولویه می‌گوید اینکه فرمود: «تعلموا القرآن یا علم القرآن» امر مولوي شرعي است و شرعي بودن هم اقتضاء مي‌كند كه نفسي باشد نه غيري، اين دو مقدمه دارد كه ما مقدمات آن را اصل موضوع گرفتيم يكي اينكه اصل در خطابات شارع مولويت است و دوم اينكه وجوب واجبات غيري فقط عقلي است و شرعي نيست و اصالة المولويه مي‌گويد كه بايد آن را شرعي بگيريد و شرعي گرفتن هم يعني اينكه آن نفسي است و غيري نيست. اين فرض دوم داراي دو مقدمه است كه در جاي خود بايد ثابت شود، اما دليل اول اين بحث‌ها را ندارد و من براي تكثير ادله دليل دوم را بيان كردم.

خلاصه كلام اينكه تعلم قرآن در جایی که واجب یا راجح است، مورد امر شارع قرار گرفته و ظهور اين امر در نفسيت است. يعني مستقلاً موضوعيت دارد و ما را به هدف غائي برساند يا نرساند، دليل اين نفسيت و استقلال تکلیفی تعلم هم، اصالة الاطلاق است كه اقتضاء مي‌كند در شك بين نفسيت و غيريت، نفسيت است و ديگري اصالة المولويه با دو مقدمه‌اي كه گفته شد.

### نتیجه

بنابراین به اقتضاء اصالة الاطلاق که شک در نفسیت و غیریت، اصل، نفسیت تکلیف است؛ اینجا می‌گوییم نفسی است. تعلم باید ما را به آنجا برساند- اشكال نكنيد كه چرا شما برای امري كه درواقع مقدمه است حساب مستقلي باز كرديد اين بحث در سلسله مباحث اهداف تعليم و تربيت و در خيلي از جاها مطرح است- وقتي مي‌گوئيم اين امر مقدمه‌اي براي اين کار است و بايد شما را به اينجا برساند و سلسله مراتبی درست می‌کنیم حالت مقدمي دو نوع است:

* گاهي ممحض در مقدميت است؛
* ولي گاهي دو جهت دارد و ممحض در مقدميت نيست. مثال عادي در مقدمات اينكه مي‌گويد «كن علي السطح» شما بر پشت بام باش در اينجا تمام مصلحت بر پشت بام بودن است و نردبان و پله گذاشتن علیتي ندارد، مگر اينكه ما را به پشت بام برساند و مقدميت ناب و صرف دارد؛ اما گاهي در سلسله‌مراتب مقدمات، مقدماتي دو حيثي هستند و ضمن اينكه مقدمه هستند، مشتمل بر مصلحتي هستند مثل اينكه در بالا رفتن از پله ورزشي هم كرده و مصلحتي همراه آن است، تغيير مكاني داده كه يك مصلحت ديگر همراه آن هست كه اين دو حيث پيدا مي‌كند؛ يك حيث مقدمي ولي يك حيث نفسي هم دارد و گاهي هم چيزي در آن‌طرف است که خودش مطلوب بالذات، بالذات باشد و مقدمیتی نداشته باشد كه اين خيلي كم هست مثلاً قرب الي الله بنا بر اينكه بگوییم عالي‌ترين مصلحتي است كه مقدمه هیچ‌چیزی نيست، چنين حالتي دارد كه ممحض در مصلحت نفسي است.

### انواع مصلحت مقدمه در عالم ثبوت

بنابراين در عالم ثبوت سه نوع مصلحت داريم؛

1. يكي مصلحت محض مقدميت و طريقيت كه مصلحت آن‌ها ممحض در اين است كه راه است و چيزي در آن نيست يا خود او موردعنایت نبوده؛
2. چيزهاي هم حالت تركيبي و مزدوج دارد هم مصلحت مقدمي و هم مصلحت نفسي دارد؛
3. اموری فقط مصلحت نفسي دارد، مثلاً قرب الي الله كه فقط مصلحت نفسي دارد،‌ هدف‌های غائي این‌طور است؛ در این صورت، وقتی‌که شما سلسله‌مراتب اهداف درست مي‌كنيد، معمولاً هدف غائي چيزي است كه ممحض در مصلحت ذاتی خود است و مال چیز دیگری نیست.

اما در اهداف متوسط غالباً شاهد يك اهداف مزدوج و تركيبي هستيم و فقط مقدمه نیست، بلكه نوعي اصالت و ارزشی دارند، ولو شما را به آنجا هم نرساند ولی مطلوبيتي دارد؛ در جاهايي فقط حالت مقدمي دارند. وقتي مي‌گوئيم اصل نفسيت است -اشكال نكنيد كه تعلم براي اين است كه ما را به آنجا برساند- مي‌گوئيم اصالة النفسيه‌ كه اجرا مي‌كنيم یعنی خود آن‌هم داراي ارزشي هست، اين منافات با اين ندارد که مقدميت هم داشته باشد، وجود مقدميت در تكاليف نفسي در بسياري از جاها منافاتي با اين ندارد كه در سلسله‌مراتب تحليلي ما اين مقدمه چيز ديگري است، مثلاً اگر كسي نماز مي‌خواند که فقط ادا تكليف باشد و موجب هيچ قربي نشود باز داراي ارزشي است، البته شايد به خاطر اين باشد كه هر كاري بكني يك نوع قربي را ايجاد مي‌كند ولو اينكه خود انسان احساس نكند، در نگاه اولیه خود اين مطلوبيت دارد ولو اينكه شما را به آنجا نرساند.

### نتیجه

بنابراين از لحاظ فقهي و اصولي هر تكليفي كه مورد امر قرار گرفت ولو مصلحت مقدمي داشته باشد، ولي در اصل مطلوبيت ذاتي دارد و واجب و مستحب نفسي است و صرف اينكه در تحليل ما غيريتي دارد دليل بر اين نمي‌شود كه بگوییم غيري است. غيري شدن يك دليل قرينه واضح و قاطعي مي‌خواهد که انسان قطع داشته باشد كه در آن مصلحتي جز مقدميت نيست كه اين خيلي كم پيدا مي‌شود يا اينكه دليل لفظي بگويد كه اين را غيري مي‌دانم. پس در هر امري چه واجب و چه مستحب هنگامی‌که شك بكنيم نفسي است يا غيری، اصالة الاطلاق مي‌گويد نفسي است الا اينكه بنا بر يكي از اين دو قرينه قطع پيدا بكنيم كه هيچ مصلحت نفسي در اين نيست، اين قطع مي‌گوید كه امر مقدمي است يا اينكه قرينه و دليل لفظي بگويد كه من این را مقدمه مي‌گيريم و اين امر به خاطر آن است و جداي از آن نيست و صرف اينكه بگوید اين در راستاي آن هست كافي نيست، بايد بگويد كه اين مطلوبيت مستقل ندارد و الا اگر دليلی بگويد كه كسي ياد بگيرد براي آنكه به آنجا برسد، عيبي ندارد چون اشاره به مقدميت آن كرده و منافاتي ندارد كه نفسيت هم داشته باشد.

در ما نحن فيه قرینه عقلي و لفظي نداريم كه اين غيري است بلكه قرينه خلاف داريم براي اينكه به احتمال بسيار قوي به ذهن مي‌آيد كه شارع با قطع نظر از آن عمل هر نوع ارتباطي را با قرآن مطلوب مي‌داند از اينكه قرآن را در خانه نگاه بدارد،‌ قرآن را نگاه بکند،‌ قرآن را استنساخ بكند، چاپ بكند، قرآن را بخواند، خوب بخواند،‌ قرآن را بفهمد ده‌پانزده کار است كه روابط مثبت انسان را با قرآن مورد امر قرار داده و ظهور در این دارد كه براي هرکدام از این‌ها جداگانه مطلوبيت قائل هست همان‌طور كه هر نوع رابطه منفي با قرآن مورد نكوهش قرار گرفته است اين يك قاعده كلي است و از روايات به دست مي‌آيد كه هر نوع رابطه مثبتي که ما را یک‌قدم به قرآن نزديك كند ولو خودمان اين قصد را نداشته باشيم یا موردي احساس اين امر را نكنيم مطلوبيت دارد همان‌طور كه هر رابطه منفي نكوهش شده است. به اين دليل مي‌گوئيم كه تعلم قرآن با قطع نظر از اينكه فرد به مرحله عمل برسد يا نرسد یا با قطع نظر از اينكه به فهم برسد يا نرسد رجحان دارد و همه اين مراتب مطلوبيت نفسي دارد گر چه غيريت هم در این‌ها وجود دارد.

## ثمره عملي بحث

ثمره عملي اين بحث، اين است كه اگر اطمينان دارد كه به آنجا نمي‌رسد و در مسير او قرار ندارد ترغیبی به اين نيست در مقام برنامه‌ریزی وقتي كسي این را غیری می‌داند یک‌جور فکر می‌کند ولی وقتی مستقلاً براي اين رجحان قائل باشد، ديگر كاري با طرف ندارد و مي‌گويد كه به هر شكلي اين بايد رواج پيدا كند. در تعليم هم عين همين قصه تكرار مي‌شود اين كه مي‌گويد تعليم بده، درست است که مقدمیتی در آن هست ولي اصل اين است كه فی‌حد نفسه مطلوبيت و رجحان نفسي دارد. در نتیجه تعلم و تعليم قرآن با قطع نظر از آن جنبه مقدميت رجحان نفسي مستقل دارد.

**و صلی‌الله علي محمد و آله الاطهار**

1. - وسائل الشيعة، ج‏6، ص: 167. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏4، ص: 235. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان، ص: 233. [↑](#footnote-ref-3)